نشریهٔ علمی ـ پژوهشی
پژوهشنامهٔ زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال سوّم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، زمستان ۱۳۸۸ ، ص ۹۲- ۶۵

بررسی تطبیقی حکایت‌های تاریخی « بوبکر حصیری» و «افشین و بودلف» از منظر ساخت و صورت در تاریخ بیهقی

سعید حسام‌پور* - راضیه سادات علوی**

چکیده

تاریخ بیهقی یکی از آثار ماندگار و جاودانهٔ تاریخ و ادبیات فارسی است. بررسی این اثر با رویکردهای گوناگون و از جنبه‌های مختلف می‌تواند نتایج ارزشمندی را در پی داشته باشد؛ یکی از این جنبه‌ها، بررسی تطبیقی ماجراهای این اثر است. در این مقاله کوشیده شده، ساختار ماجراهای «بوبکر حصیری» و «افشین و بودلف»، با یکدیگر مقایسه شود. از این رو، در آغاز خلاصه‌ای کوتاه از هر دو ماجرا آمده است و پس از آن، جنبه‌های داستانی به کار رفته در این دو ماجرا بررسی و واکاوی شده است. یافته‌های پژوهش نشان داد، دو ماجرای یاد شده، ساختار منسجم و مستحکمی دارند و هر چند ساختار کلی دو ماجرا و شخصیت‌ها و کنش‌های آن‌ها از دیدگاه ساختاری شباهت فراوانی با یکدیگر دارند؛ اما در شیوه‌های روایت، معرفی شخصیت‌ها، توصیف و صحنه تفاوت‌های آشکاری میان این دو ماجرا دیده می‌شود و چنین می‌نماید، در ماجرای بوبکر حصیری که حوادث آن در روزگار بیهقی روی داده، بهره‌گیری نویسنده از زبان ارجاعی، این ماجرا را تاریخی‌تر ساخته و در ماجرای «افشین و بودلف» که پیش از روزگار بیهقی اتفاق افتاده و دست نویسنده برای برخی دگرگونی‌ها در شیوهٔ روایت آن بازتر بوده، بهره‌گیری از زبان عاطفی داستان را روایی‌تر و نمایشی‌تر ساخته است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز shessampour@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

تاریخ وصول ۸۸/۱/۲۸ تاریخ پذیرش ۸۹/۲/۱

Archive of SID

www.SID.ir

واژه‌های کلیدی

تاریخ بیهقی، ساختار، ماجرای بوبکرحصیری، ماجرای افشین و بودلف.

۱. مقدّمه

تاریخ بیهقی از متون مهم نثر فارسی است. این کتاب به سبب«حقیقت‌پژوهی نویسنده و علاقه و ایمان او به راستی و اهتمام در نگارش حقیقت» (یوسفی، ۱۳۸۰: ۷) و کوشش فراوان در گردآوری اسناد و اخبار از منابع دسته اول و موثّق، در شمار معتبرترین آثار تاریخی قرار گرفته است. ابوالفضل بیهقی، تاریخ‌نگار عصر غزنوی، در روزگار سلطان فرخزاد بن مسعود به طور جدی به تدوین و نگارش تاریخی از دوران غزنویان که خود شاهد بیش‌تر حوادث آن بوده، اقدام می‌کند. بیهقی تا واپسین سال‌های عمر خود (صفر ۴۷۰) به نگارش این اثر تاریخی مشغول بود.

این کتاب به سبب بهره‌گیری هنرمندانهٔ بیهقی از امکانات و توانایی‌های زبانی در شرح و گزارش پدیده‌ها و حوادث تاریخی، رنگ و رویی داستانی و روایی به خود گرفته است. مطالعهٔ این تاریخ نشان می‌دهد که بیهقی گاه با جستجو در میان حوادث و داستان‌های گذشته می‌کوشد تا به ارائهٔ تمثیلی برای ماجراهای تاریخی روزگار خود بپردازد، از این رو حکایت‌هایی را نقل می‌کند که «در حقیقت مقایسهٔ همه جانبه‌ای است میان یک رویداد تاریخی که موضوع کتاب وی است و حادثه‌ای که در گذشته اتفاق افتاده و او با درایت و وقوف کامل واقعهٔ گذشته را از منابع ثقه و با قلم سحّار خویش نقل و با مسألهٔ روز خویش تطبیق داده و سرانجام خواننده را به فکر و استنتاج واداشته است» (سلیم، ۱۳۷۴: ۳۳۳).

هدف اساسی بیهقی از نقل این چنین حوادثی، عبرت‌دهی به خواننده و برانگیختن تأمل و تفکر او دربارهٔ پیام و مضمونی است که داستان برای وی به همراه دارد. از نمونهٔ این حکایت‌ها می‌توان به ماجرای افشین و بودلف اشاره کرد که بیهقی آن را از روزگار خلافت عباسیان برای نمونه و تمثیلی از ماجرای تاریخی «بوبکر حصیری» در روزگار امیر مسعود غزنوی بیان می‌کند.

بیهقی از جمله نویسندگانی است که هم بر بیان واقعیات تاریخی تأکید دارد و هم به مخاطب خود می‌اندیشد. از همین رو، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبان ادبی، اثری تاریخی آفریده است که بسیاری از ویژگی‌های آثار داستانی را در خود نهفته دارد. گفتنی است، ادبیات و تاریخ همان قدر که از یکدیگر متمایزند، در شیوهٔ بیان و تنظیم به هم نزدیک می شوند. «در اروپا تا قبل از سدهٔ نوزدهم تاریخ

Archive of SID

www.SID.ir

بخشی از ادبیات به شمار می‌آمد و هم‌چون دیگر شکل‌های داستانی از میراث فن بیان کلاسیک بهره می‌برد و از این میراث، روش‌های نظام بخشیدن و ارائهٔ موضوع را در بر می‌گرفت»(مارتین،۱۳۸۲: ۴۸).

بهره‌گیری هنرمندانهٔ بیهقی از برخی شگردهای داستانی در بیان حوادث و تاریخی باعث شده است، پژوهشگران فراوانی به جنبه‌های داستانی در تاریخ بیهقی بپردازند. برای نمونه می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد: هوشنگ گلشیری در مقاله‌ای زیر عنوان «منابع شگردهای داستان‌نویسی در ادبیات کهن: تاریخ بیهقی» ابتدا به تحلیل و بررسی قصهٔ سیل می‌پردازد و با توجه به برخی شواهد به این نتیجه می‌رسد که «این متن بیشتر مشابه متون داستانی است» (گلشیری، ۱۳۷۷: ۱۵۲-۱۵۳) و پس از آن به برخی دیگر از شگردهای بیهقی اشاره می‌کند. هم‌چنین احمد رضی در مقاله‌ای زیر عنوان «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی» کوشیده چگونگی بهره‌گیری بیهقی از شیوه‌هایی را بررسی کند که داستان‌نویسان در نوشتن داستان‌های خود به کار می‌گیرند «تا جایی که می‌توان تاریخ او را به رمانی جذاب مانند کرد که خوانندگانی را به خود همراه می‌کند و آنان را به دنبال خود می‌کشاند و در آنان نوعی هم‌حسی با چهره‌های تاریخی را پدید می‌آورد»(رضی،۱۳۸۲: ۸). هم چنین حجت رسولی و محمد عباسی در مقاله‌ای زیر عنوان«کارکرد روایت در ذکر بر دار کردن حسنک وزیر» به بررسی شیوهٔ روایت در این ماجرا می‌پردازند.

در پژوهش حاضر به دلیل این که بیهقی خود بارها واژهٔ حکایت را به جای ماجرا یا رویداد به کار برده است، نگارندگان برای دقت بیشتر از واژهٔ «ماجرا» استفاده کردند. برای نمونه بیهقی پس از آوردن حکایت بوبکر حصیری می‌گوید: «و هرکس که این افسانه بخواند، به چشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست، نه بدان چشم که افسانه است...و من حکایتی خوانده‌ام در اخبار خلفا که به روزگار معتصم بوده است و لختی بدین (حکایت بوبکر حصیری) ماند که بیاوردم» (بیهقی،۱۳۷۶: ۲۲۰). بیهقی بخوبی می‌داند که اعتبار و ارزش کتاب‌های تاریخی در این است که مطالب آن‌ها مستند و واقعی باشد و اگر رویدادهای تاریخی را با حادثه‌های خیالی و اسطوره‌ای درآمیزد، از ارزش تاریخی اثرش کاسته خواهد شد.

گزینش دو ماجرای «بوبکر حصیری و افشین و بودلف» در این پژوهش، به این دلیل بود که بیهقی، ماجرای افشین و بودلف را نمونه‌ای همانند از تاریخ گذشتهٔ عصر خود برای ماجرای بوبکر حصیری دانسته و این پژوهش بر آن بوده که چگونگی این همانندی را از نظر ساختار و جنبه‌های داستانی

Archive of SID

www.SID.ir

بررسی کند. نگارندگان زمانی از این گزینش مطمئن‌تر شدند که ریشه‌های ماجرای افشین و بودلف را در آثار تاریخی دیگر بررسی کردند. نتیجهٔ این بررسی نشان داد، تنها کتابی که این ماجرا را با تفصیل بیهقی نقل کرده، کتاب فرج بعد از شدت است. اصل این کتاب به زبان عربی بوده و قاضی محسن تنوخی آن را نوشته و حسین بن اسعد دهستانی در میانهٔ سال‌های ۶۵۱ و ۶۶۰ آن را به فارسی ترجمه کرده است. به احتمال فراوان منبع بیهقی متن عربی کتاب فرج بعد از شدت بوده است و می‌توان گفت روایت حسین دهستانی و روایت بیهقی دو ترجمهٔ جداگانه از متن عربی است؛ اما با مقایسهٔ این دو ترجمه بیشتر می‌توان با هنرمندی‌های بیهقی آشنا شد. برای آشنایی بیشتر می‌توان به کتاب الفرج بعد الشده و ترجمهٔ آن در جلد دوم صفحات۹۲۵-۹۳۲ مراجعه کرد.

مطلب شایستهٔ درنگی که احمد رضی در مقدمهٔ کتاب مفید «بیهقی‌پژوهی در ایران» به آن اشاره کرده، این است که بیشتر آثار پدید آمده در زمینهٔ داستان‌وارگی تاریخ بیهقی به «بخش بر دار کردن حسنک و ماجرای افشین و بودلف استناد کرده‌اند» (رضی،۱۳۸۷: ۱۸). برای نمونه، علی یوسفی در مجلهٔ رشد و آموزش زبان و ادبیات فارسی، مقاله‌ای با نام «نقد حکایت افشین و بودلف» برخی عناصر داستانی ماجرای افشین و بودلف را تحلیل کرده است که مطلب تازه‌ای در آن دیده نمی‌شود و سکینهٔ عباسی در مقاله‌ای زیر عنوان«ماهیت زبان در تاریخ بیهقی» در مجلهٔ ادبیات داستانی برخی عناصر داستانی مانند درونمایه، قهرمان، پیرنگ داستان و شخصیت‌پردازی را در داستان افشین و بودلف به گونه‌ای گذرا بررسی کرده است. هم‌چنین حسن اصغری در مجلهٔ کلک با عنوان نقد و تفسیر داستان افشین و بودلف و با تأکید بر زاویهٔ دید و جان‌مایهٔ داستان ماجرای افشین و بودلف را بررسی کرده است. موضوعی که نویسندگان دو مقالهٔ نخست تقریبا فراموش کرده‌اند، این است که این حکایت، قصه نیست و ماجرایی تاریخی است و نمی‌توان به آن مانند یک اثر داستانی نگریست که خالق طرح، زاویهٔ دید و شخصیت‌پردازی آن بیهقی بوده باشد؛ از همین‌رو بهتر است، پژوهشگر به جای در نظر گرفتن ماجراهای تاریخی در جایگاه داستان، بکوشد چگونگی استفادهٔ بیهقی از شگردهای داستانی را بررسی کند.

نگارندگان این مقاله در پی آنند که ساختار دو ماجرای بوبکر حصیری و افشین و بودلف را به گونه‌ای تطبیقی بررسی کنند تا بدین ترتیب به پرسش‌های زیر پاسخ دهند :۱- ساختار دو ماجرا چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ ۲- برخی از عناصر داستانی مانند شخصیت، شیوهٔ روایت، صحنه و توصیف

Archive of SID

www.SID.ir

در دو حکایت چگونه به کار رفته است؟ ۳- کدام ماجرا شکلی روایی‌تر و نمایشی‌تر دارد؟

۲. خلاصهٔ ماجرای بوبکر حصیری

روزی فقیه، بوبکر حصیری و پسرش پس از مجلس باده‌گساری، مست به خانه باز می‌گشتند، در راه به یکی از چاکران خواجه احمد حسن، وزیر امیر مسعود غزنوی، آزار رسانده و در عالم مستی به او و خواجه احمد دشنام می‌دهند. خواجه پس از آگاهی از این ماجرا و با توجه به کینهٔ پیشین از بوبکر حصیری، در ضمن نامه‌ای از امیر مسعود می‌خواهد یا عذر او را برای کناره‌گیری از شغل وزارت بپذیرد و یا آن‌که حصیری را به دلیل رفتار ناپسندش تنبیه کند. امیر پس از خواندن نامهٔ خواجه دستور می‌دهد تا حصیری و پسرش را به سرای خواجه برند و هر یک از آن‌ها را هزار عقابین بزنند تا از آن پس هیچ‌کس به خود اجازهٔ جسارت به خواجه را ندهد. امّا سلطان اندکی پس از صدور این فرمان از اجرای آن پشیمان شده و از بونصر مشکان می‌خواهد تا نزد خواجه احمد رفته و او را از انجام این کار باز دارد. سرانجام پس از پایمردی بونصر و سخنان سنجیده و هوشیارانهٔ او، خواجه بناچار از خطای حصیری چشم می‌پوشد و از امیر مسعود می‌خواهد تا او را عفوکرده و به خانه باز فرستد. این تصمیم خواجه خشنودی فراوان امیر مسعود را فراهم می‌آورد.

۳. خلاصهٔ ماجرای افشین و بودلف

احمد بن ابی دؤاد، وزیر معتصم عباسی، نیمه شبی مضطرب و نگران از خواب برمی‌خیزد و راهی قصر خلیفه می‌شود. معتصم که اجازهٔ قتل بودلف را به افشین داده و بی‌درنگ پشیمان شده، اینک احمد بن ابی دؤاد را مأمور نجات جان بودلف می‌کند. احمد با شتاب به سرای افشین می‌رود و بودلف را در زیر تیغ می‌بیند. کوشش‌ها و خواهش‌های پیاپی ابی دواد، نتیجه‌ای در بر ندارد، از این رو بناچار برای نجات جان بودلف بدروغ می‌گوید، خلیفه تأکید کرده که اگر بودلف کشته شود، افشین نیز زنده نخواهد ماند. افشین با شنیدن این خبر هراسان شده، بودلف را رها می‌سازد و خود آزرده و خشمگین نزد خلیفه می‌رود. احمد بن ابی دؤاد که پیش‌تر خود را به درگاه خلیفه رسانده، زمینه را آماده می‌کند و معتصم که سخت از رفتار نادرست افشین خشمگین است با مشاهدهٔ افشین بر او بانگ می‌زند و برگفتار احمد تأکید می‌ورزد. افشین افسرده و شکست‌خورده بازمی‌گردد.

Archive of SID

www.SID.ir

۴. تحلیل ساختار دو ماجرا

۴،۱. مقدّمهٔ دو ماجرا

مقدمهٔ هر دو ماجرا با اشاره به شرایط و عوامل پدید آورندهٔ وضعیت آغازین[۱] آن‌ها (مانند زمان، مکان، شخصیت‌ها و حوادث) آغاز شده‌اند. بررسی عناصر تشکیل‌دهندهٔ وضعیت ابتدایی این دو ماجرا نشان‌دهندهٔ آن است که مقدّمه‌های هر دو، حادثه محور است و تأکید راوی در هر دو مقدّمه بر عنصر حادثه بیش از دیگر عناصر ــ اعم از زمان، مکان و اشخاص ـ بوده است، به گونه‌ای که در ماجرای«بوبکر حصیری» نسبت این عنصر به دیگر عناصر ۴۷٪ و در ماجرای« افشین و بودلف» ۵۵٪ است. این عنصر بیش‌ترین درصد تکرار را در میان دیگر عناصر تشکیل‌دهندهٔ موقعیت ابتدایی این دو ماجرا داشته است.

مقدمهٔ ماجرا بوبکرحصیری از آغاز تا آنجا که بونصر مشکان ماجرا را برای بیهقی روایت می‌کند، در حدود ۴۰٪ از حجم ماجرا را در بر گرفته است. بیهقی در طول این مقدمهٔ بسیار مفصّل به گزارش و روایتی محض از علل اصلی پدید آمدن حادثه‌ای از حوادث تاریخی روزگار خود پرداخته است به گونه‌ای که می‌توان گفت نویسنده در ضمن مقدمهٔ ماجرا، طرح و پی‌رنگ را در چکیدهٔ آن ذکر کرده و در ادامه با بهره‌گیری از شیوه‌های روایت‌گری کوشیده، کشش بیشتری در ماجرا پدید آورد و مخاطب را بیشتر با خود همراه سازد.

ماجرای «بوبکر حصیری» با روایتی سریع و گزارش‌گونه از چگونگی رویداد حادثهٔ فرعی آن آغاز می‌شود. از آن پس بیهقی به گونه‌ای مفصل حوادث این ماجرای تاریخی را از زبان بونصر مشکان روایت می‌کند. مقدّمهٔ این ماجرا برگزارش و نقل حادثه استوار است.

در مقدمهٔ ماجرای افشین و بودلف، نویسنده پس از معرفی راویان، حادثهٔ اصلی آن را از زبان قهرمان حکایت، روایت می‌کند. مقدمهٔ این ماجرا بر توصیف وضعیت روحی و روانی شخصیت اصلی آن ـ احمد بن ابی دؤاد ـ استوار است (←بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۲۱).

راست آن است که دل‌نگرانی نیمه‌شب احمد، گفتگوی او با غلام خود و تأکید بر نبودن نوبت بار برای او، قرار گرفتن جملاتی که ضرباهنگی تند دارند و کوتاه و سریع بیان می‌شوند، تصویری بسیار عالی در این ماجرا پدید آورده است که مخاطب از لحظهٔ شروع یک‌باره خود را در میان بحران احساس می‌کند و در تعلیق فرو می‌رود و همین عناصر به نمایشی‌تر شدن متن کمک فراوانی می‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

شگرد بیهقی در این است که کوشیده با وجود پرداختن به بحران آن را تا حد فراوانی در ابهام بگذارد و این ابهام به تأثیرگذاری و انسجام متن و نمایشی‌تر شدن هر چه بیش‌تر مقدمهٔ ماجرا کمک کرده است. لحن مضطرب و نگران مقدمه در کل حکایت گسترده می‌شود و هنگامی که قهرمان به دلیل تنش‌های روحی خود پی می‌برد، کشمکش‌های چندگانهٔ موجود در فضای پر تنش ماجرا را دو چندان می‌کند؛ قهرمان بیم ریخته شدن خون انسانی بی‌گناه را دارد و خلیفه پشیمان از موافقت با درخواستی نابجا و در ادامه ضد قهرمان نیز ترسان و برآشفته از نجات جان صید (بودلف) تا آخرین لحظه‌هاست. چنان که پیداست مقدمهٔ ماجرای «افشین و بودلف» با روایتی جزء نگرانه و مفصل‌تر از حوادث و موقعیت‌های اشخاص آن روایت شده است.

بیهقی برای ایجاد هیجان بیشتر و تعلیق و فضاسازی زمان داستان را نیمه‌شبی پر اضطراب و بی‌خواب کننده، قرار داده و با توصیف زیبای اضطراب درونی احمد بن ابی دؤاد و جمله‌هایی که ضرباهنگ تند دارند، مخاطب را از همان آغاز به درون ماجرا کشانده است.

ورود شخصیت‌ها به ماجرای «بوبکر حصیری» و شیوهٔ آغاز کنش‌های آن‌ها، با درگیری و جدال لفظی تندی که بوبکر حصیری و پسر وی با غلام خواجه دارند، شکل می‌گیرد. نکتهٔ بسیار ظریف دربارهٔ شیوهٔ آغاز مقدمه آن است که بیهقی ماجرا را از نقطهٔ شروع بحران فرعی آن آغاز می‌کند. در حقیقت با وجود آنکه جدال اصلی ماجرا میان خواجه احمد حسن و بوبکر حصیری است؛ اما این تقابل به زیبایی از لایه‌ای دیگر شروع شده و به خواجه احمد حسن رسیده است. این موضوع گره ماجرا را پیچیده‌تر ساخته و زمینهٔ دامن زدن به بحران را از سوی یکی از شخصیت‌های فرعی آن فراهم آورده است؛ به گونه‌ای که مخاطب با این شگرد می‌تواند بیشتر با شخصیت بوبکر حصیری و فرزندش آشنا شده و نقش زیردستان و میزان تأثیرگذاری آن‌ها را در پدید آمدن بحران اصلی ماجرا دریابد.

ماجرای «افشین و بودلف» با ورود ناآگاهانه و داوطلبانهٔ شخصیت اصلی که نقش واسطه در حلّ بحران دارد و جدال درونی او با خود، آغاز می‌شود. گفتنی است هر دو ماجرا با وضعیت ابتدایی پیچیده‌ای آغاز شده‌اند. به طورکلی هر دو ماجرا از عهدهٔ وظایف یک مقدّمهٔ خوب برآمده‌اند؛ وظایفی چون معرفی شخصیت‌ها و واردکردن آن‌ها به ماجرا، القای لحن و آهنگ کلی آن، آماده‌کردن ماجرا برای آغاز عمل و کنش شخصیت‌ها، معرّفی جدال‌های حاکم بر ماجرا و نشان‌دادن نخستین نشانه‌های بحران.

کنش‌های[۲] آغازین این دو ماجرا عبارتند از:

Archive of SID

www.SID.ir

ک ـ فراخوانده شدن بونصر مشکان نزد امیر مسعود.

ـ احمد نیمه‌شب نگران و مضطرب از خواب بیدار می‌شود و ناخوانده به سوی دربار خلیفه حرکت می‌کند.

۴-۲. میانه و پایان دو ماجرا

بخش میانی و پایانی هر دو ماجرا را زنجیره‌ای از کنش‌ها شکل داده است که ساختار آن‌ها را با رابطهٔ علّی و معلولی منطقی و منظّم از نقطهٔ بحران تا فرجام آن به پیش می‌برند. بررسی تطبیقی کنش‌های بخش میانی و پایانی این دو ماجرا به شکل زیر است:

ک۱ـ رسیدن بونصر مشکان نزد امیر مسعود.

ـ احمد برای یافتن علت نگرانی خود به درگاه خلیفه می‌رود.

ک۲ـ امیر مسعود، بونصر را از پشیمانی خود در دادن اجازه به خواجه برای مجازات حصیری می‌آگاهاند.

ـ خلیفه، احمد را از اجازهٔ خود به افشین برای کشتن بودلف آگاه می‌کند.

ک۳ـ واسطه شدن بونصر مشکان از سوی امیر برای دفع خطر.

ـ واسطه‌شدن احمد بن ابی دؤاد از سوی خلیفه برای دفع خطر.

ک۴ـ پایمردی بونصر مشکان برای حصیری نزد خواجه.

ـ پایمردی احمد بن ابی دؤاد برای بودلف نزد افشین.

ک۵ـ خواجه پایمردی بونصر مشکان دربارهٔ حصیری را نمی‌پذیرد.

ـ افشین پایمردی احمد را دربارهٔ بودلف نمی‌پذیرد.

ک۶ـ بونصر به بیان مصلحت‌اندیشی خود دربارهٔ فرجام کار برای خواجه می‌پردازد.

ـ احمد ناچار به گزاردن پیام دروغ از سوی خلیفه می‌شود.

ک۷ـ خواجه سخنان بونصر را پذیرفته و حصیری را عفو و نزد امیر از او شفاعت می‌کند.

ـ افشین، بودلف را رها کرده و به درگاه می‌آید و با عتاب شدید خلیفه روبه رو می‌شود.

ک۸ـ خشنودی امیر مسعود از رفتار بونصر و خواجه احمد حسن.

ـ قدردانی بودلف از احمد.

Archive of SID

www.SID.ir

گفتنی است کنش‌های ۶ در هر دو ماجرا نقطهٔ اوج آن‌ها هستند؛ زیرا شخصیت‌های اصلی هر دو ماجرا با انجام این کنش‌ها آخرین تدبیرهای خود را برای نجات جان شخصیت‌های فرعی به کار می‌گیرند و درحقیقت حادثه‌ای که پس از این کنش‌ها روی می‌دهد، نتیجهٔ طبیعی این تدبیر اندیشی‌هاست. آنچه در این دو ماجرا نقش بنیادی دارد، حلّ بحران و دست‌یابی قهرمان به نتیجهٔ مطلوب است. از این رو قهرمان برای رسیدن به هدف خود به هر روش و تدبیری چنگ می‌زند. شیوهٔ حلّ بحران حاکم بر ماجراها، نقطهٔ اوج آن‌ها را پدید آورده است.

با توجه به تحلیل تطبیقی که از کنش‌های دو ماجرا صورت گرفت، ساختارآن‌ها به استثنای موقعیت ابتدایی، شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند و اگر بخواهیم وضعیت کلی آن‌ها را بر پایهٔ نظریهٔ تودوروف[۳] که یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان روایت و ساختار آن است، بر روی یک نمودار نمایش بدهیم، می‌توان آن را به شکل زیر نمایش داد:

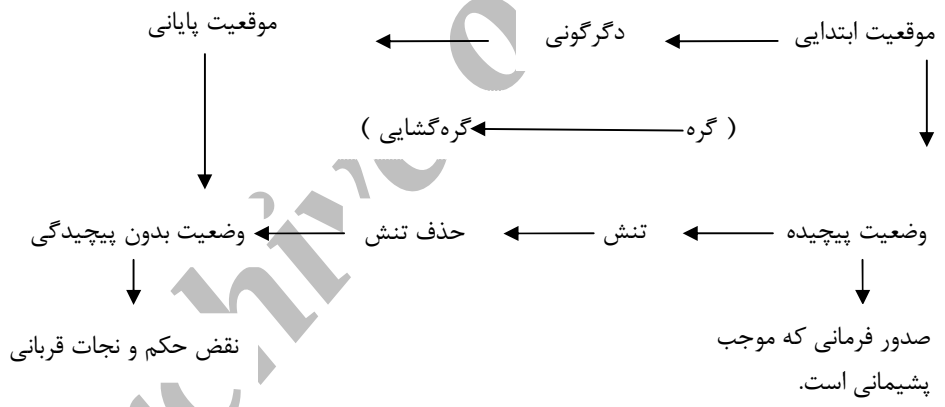

(نمودار ۱)

این دو ماجرای تاریخی را می‌توان مانند داستان‌هایی دانست که ساختار آن‌ها بر پایهٔ دفع خطر شکل می‌گیرد. با توجه به تحلیل تطبیقی ساختار دو ماجرای یاد شده روشن شد، که به استثنای موقعیت ابتدایی، ساختار آن‌ها تقریباً مشابه و یکسانی است. تنها تفاوت آشکاری که در ساختار آن‌ها دیده می‌شود، در پیوند با شیوهٔ روایتگری آن‌هاست؛ کنش‌های ماجرای «افشین و بودلف» با نظم و ترتیب مشخصی بر روی محور خطی زمان، از ابتدا تا پایان روایت شده‌اند و گسستی در روایت ماجرا پدید نیامده است. اما درماجرای بوبکرحصیری با وجود آن‌که زمان داستان حرکتی رو به جلو دارد، نویسنده

Archive of SID

www.SID.ir

به تقدیم و تأخیر زمانی روایت و کنش‌های آن توجهی ندارد و پس از آن‌که به عنوان راوی شاهد حوادثی را که خود ناظر رویداد آن‌ها بوده است، گزارش می‌کند، به گذشته بازگشته و از زبان قهرمان ـ بونصر مشکان ـ به روایت شیوهٔ حلّ بحران می‌پردازد و به این ترتیب نوعی گسست هنرمندانه ـ بی‌آن که نظم و توالی منطقی حوادث دچار آسیب شود ـ در روند روایت ماجرا پدید می‌آورد.

نکتهٔ دیگر دربارهٔ ساختار روایت این دو ماجرا پایان‌بندی آن‌هاست. در ماجرای بوبکر حصیری هنگامی که خواجه احمد حسن از مجازات تعیین شده برای بوبکر حصیری و پسرش چشم می‌پوشد، نگرانی‌ها پایان می‌یابد؛ اما در ماجرای افشین و بودلف چنین نیست؛ زیرا احمد بن ابی دؤاد بدروغ گفته‌ای را به خلیفه نسبت داده است. این موضوع دلهره‌ای دیگر را پدید می‌آورد که مبادا خلیفه با پی بردن به ماجرا، بار دیگر دست افشین را برای گرفتن انتقام باز بگذارد، در نتیجه هیجان مخاطب تا آخرین لحظه‌های ماجرا ادامه می‌یابد، این موضوع نیز مانند بخش‌های آغازین به ماجرای افشین و بودلف کمک کرده تا ساختار روایی‌تر و نمایشی‌تری نسبت به ماجرای بوبکر حصیری پیدا کند.

۵. تحلیل عناصر روایت

۵-۱. شیوهٔ روایت

روایت ماجرای «بوبکر حصیری» از سوی اول شخص و راوی شاهد روایت شده است. شخصیت فرعی این ماجرا نویسنده یا راوی است، که خود شاهد عینی وقایع آن بوده و با استفاده از این شیوه ماجرا را پرداخته است. در این شیوه راوی نسبت به اشخاص و حوادث ماجرا حس هم‌دلی دارد و از زاویهٔ دید بیرونی به روایت می‌پردازد. او«گاهی کارآگاه مجرّبی است که در پی کشف جنایت است و گاهی در قالب خبرنگاری چیره‌دست ظاهر می‌شود که ممکن است با آدم‌های مختلف مصاحبه کند و نظر آن‌ها را بپرسد» (اخوت،۱۳۷۱: ۱۰۷).

این راوی شاهد (بیهقی)، اطلاعات خود را دربارهٔ حوادث و اشخاص ماجرا به روش‌های زیر کسب کرده است:

الف ـ از لابه‌لای گفت‌وگوهایش با اشخاص ماجرا برای کشف اندیشه‌ها و احساسات و انگیزه‌های آنان مانند گفت‌وگوی مفصل بونصر مشکان با خواجه احمد حسن و یا گفت‌وگوهای راوی با بونصر مشکان و...

Archive of SID

www.SID.ir

ب ـ استفاده از سخنان هر شاهد عینی دیگر برای کسب اطلاعات بیش‌تر دربارهٔ شخصیت‌های اصلی ماجرا و کنش‌های آن‌ها مانند زمانی که راوی به سرای خواجه احمد حسن می‌رسد و جمعیت فراوانی را در آنجا مشاهده می‌کند، با این بیان از شخصی کسب اطلاع می‌کند که «یکی مرد را گفتم که حال چیست؟» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۲).

ج ـ استفاده از نقل عینی نامه‌هایی که در این باره، میان اشخاص ماجرا مبادله شده است، مانند نامهٔ اعتراض آمیز خواجه احمد به امیر مسعود و...

شگرد هنرمندانهٔ بیهقی در این ماجرا این است که او خود به تنهایی روایت را نقل نمی‌کند؛ بلکه او روایت را از زبان دیگران بیان می‌کند. از همین رو، میان گفتار مستقیم و غیر مستقیم و هم‌چنین عمل روایت کردن، رفت و آمدی پدید آمده که این کنش در متن تولید حرکت می‌کند. بیهقی کوشیده با بهره‌گیری از راویان گوناگون، عنصر واقعیت‌پذیری را در اثر خود افزایش دهد، چون زبان مورد استفاده در این روایت بیشتر«زبان ارجاعی» (صفوی،۱۳۸۰: ۳۲) است تا عاطفی[۴]. از همین رو روایت بیش‌تر به مصداق‌ها گرایش دارد تا به خود زبان. افزون بر این، بیهقی می‌خواهد از این طریق به مخاطب نشان دهد نسبت به کنش‌های صورت گرفته بی‌طرف بوده و در قامت یک تاریخ‌نگار فاصلهٔ خود را از حوادث حفظ کرده تا باورپذیری متن تاریخی را افزون سازد و خود او نیز در جایگاه یک راوی حوادث را آسان‌تر بازسازی کند و هر جا که خواست به بیان سریع و گزارش‌گونه بپردازد و یا قسمت یا قسمت‌هایی را برجستگی بخشد و آن را با آهستگی بیش‌تری روایت کند.

ماجرای «افشین و بودلف» از آغاز تا فرجام از سوی اول شخص و راوی قهرمان (من‌ـراوی) روایت شده است. از این شیوهٔ روایت هنگامی استفاده می‌شود که نویسنده بخواهد عمق درونیات و واکنش‌های عاطفی شخصیت را بنمایاند و یا نیاز به تأثیر بی‌واسطهٔ راوی داشته باشد و دغدغهٔ اصلی او رویارویی با دیگر شخصیت‌ها، کشف و تجزیه و تحلیل ذهن خودآگاه خودش باشد. بهره‌گیری از این شیوه یکی از دلایل اصلی توفیق بیهقی در عاطفی‌کردن هرچه بیش‌تر زبان این ماجرا است. چون نویسنده افزون بر آن‌که توانسته است، عاطفهٔ خواننده را با تجربیات و احساسات و هیجانات مؤثر قهرمان داستان درگیر سازد، جنبهٔ عینی‌تر شدن ماجرا را نسبت به حادثهٔ ناشناخته و دشواری که قهرمان با آن روبه رو شده، افزایش داده است.

Archive of SID

www.SID.ir

۲-۵. شخصیت

یکی از عناصر مهّم داستان شخصیت است که تحقّق داستان بدون حضور آن ناممکن است، چون همهٔ کنش‌های داستان زیر تأثیر کنش‌ها و رفتار این عامل در پیوند با دیگر اشخاص و عوامل داستانی پدید می‌آید. رفتارها و کنش‌های شخصیت‌های داستان در جهت نیازهای ساختاری آن است.« انگیزه‌های رفتاری شخصیت‌ها تابعی از موضوع، درون‌مایه و در یک کلام مدار ساختار است» (محمدی، ۱۳۷۸: ۲۰۳).

گفتنی است بیهقی در دو ماجرای یاد شده، به شخصیت‌پردازی دست نزده است و خود خالق شخصیت‌هایی خیالی نیست؛ اما این نویسندهٔ توانمند با شیوه‌هایی به معرفی شخصیت‌ها در دو ماجرا پرداخته که داستان‌نویسان از همین شیوه‌ها برای شخصیت‌پردازی بهره می‌گیرند. در بررسی و مطالعهٔ این دو ماجرا می‌توان دریافت که شخصیت‌های ماجرای« افشین و بودلف» و «بوبکرحصیری» کارکردهای یکسان و تقریباً مشابهی با یکدیگر دارند، به گونه‌ای که شخصیت‌های دو ماجرا را می‌توان دو به دو و به شکل زیر در کنار یکدیگر قرار داد:

بو نصرمشکان و احمد بن ابی دؤاد، خواجه احمد حسن و افشین، امیر مسعود و خلیفه، بوبکرحصیری و بودلف.

باید به یاد داشته باشیم که در یک ماجرا یا داستان کوتاه مجالی برای معرفی یا پردازش شخصیت به گونه‌ای همه جانبه فراهم نیست و تنها جنبه یا ابعادی از شخصیت ارائه یا پرداخته می‌شود. بیهقی در معرفی شخصیت‌ها از شگردهای زیر بهره گرفته است:

۱ـ به کمک کنش شخصیت‌ها

۲ـ به کمک اندیشهٔ خود شخصیت (گفت‌وگوی درونی).

۳ـ به کمک گفت‌وگوی بیرونی شخصیت‌ها با یکدیگر.

بیهقی برای معرفی شخصیت‌های هر دو ماجرا از شیوهٔ نخست بیش‌ترین بهره را برده است؛ در ابتدا چگونگی بهره‌گیری نویسنده از این شیوه همراه با مقایسهٔ شخصیت‌ها به صورت دو به دو بررسی می‌شود و در ادامه به شیوه‌های دیگر پرداخته خواهد شد:

۱ـ به کمک کنش شخصیت‌ها

الف ـ بونصر مشکان و احمد بن ابی دؤاد

شباهتها: بونصر مشکان و احمد بن ابی دؤاد شخصیت‌های اصلی دو ماجرا هستند. هر دو با زیرکی

Archive of SID

www.SID.ir

و تدبیر اندیشی ویژه‌ای می‌کوشند تا ماجرا را از حالت نامتعادل نخستین به حالت متعادل پایانی بازگردانند. این دو شخصیت در آغاز ماجرا به عنوان شخصیت‌های واسطه برای حل بحران وارد ماجرا می‌شوند؛ امّا بتدریج حضور آن‌ها به سبب کنش‌ها و اعمالشان برهمهٔ ماجرا سایه می‌افکند و دیگر شخصیت‌ها در اطراف آن‌ها قرار می‌گیرند و سرانجام کنش نهایی آن دو بحران ماجرا را به بهترین شکل پایان می‌دهد.

تفاوت‌ها: شیوهٔ بیهقی در معرفی شخصیت‌های قهرمان این دو ماجرا، سبب شده تا خواننده با قهرمان ماجرای «افشین و بودلف» ارتباط عاطفی نزدیک‌تری برقرار سازد و اشتیاق او برای دانستن کنش‌های پایانی قهرمان ـ در نجات بودلف از مرگ ـ افزایش یابد. در این بخش به تحلیل و بررسی شیوهٔ پرداخت بیهقی از شخصیت این دو قهرمان ـ با توجه به بهره‌گیری نویسنده از دو عنصر توصیف و کنش ـ در بخش‌های سه‌گانهٔ داستان ـ آغاز، میانه و پایان ـ می‌پردازیم.

شیوهٔ ورود قهرمانان به این دو ماجرا با یکدیگر تفاوت آشکاری دارد؛ زیرا در ماجرای«بوبکر حصیری» قهرمان به گونه‌ای آگاهانه و با فراخوانده شدن از سوی امیر مسعود، قدم به ماجرا می‌نهد؛ اما در ماجرای« افشین و بودلف» قهرمان به شکلی ناآگاهانه و داوطلبانه وارد فضای ماجرا می‌شود. در ماجرای بوبکر حصیری کنش‌ها و حالات درونی و بیرونی بونصر در هنگام دریافت فرمان و آمدن او به نزد امیر به نمایش در نیامده و بیهقی به گونه‌ای کلی این کنش‌ها را گزارش کرده است: «و مرا به تعجیل کس آمد و بخواند، چون به سلطان رسیدم..» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۴).

امّا ماجرای افشین و بودلف با نمایش و توصیف تنش‌ها و اضطراب‌های درونی و کنش‌های آشفتهٔ بیرونی قهرمان، آغاز می‌شود. نویسنده در مقدمهٔ ماجرا به ارائهٔ نشانهٔ[۵] کنشی تصویری مرکبی از تنش‌ها و جدال‌های درونی و کنش‌های بیرونی قهرمان می‌پردازد تا کوشش او را برای یافتن علت نگرانی‌های درونیش به تصویر کشد.

در ادامه هنگامی که قهرمانان به فرمان امیر مسعود و خلیفه، به محل رخداد حادثهٔ اصلی رویدادها می‌روند، بیهقی از شیوهٔ متفاوتی برای کنش‌های این دو شخصیت بهره می‌گیرد. در ماجرای بوبکر حصیری نویسنده به کمک نشانهٔ کنشی تصویری سادهٔ زیر به گونه‌ای کلی و مبهم شیوهٔ رفتن قهرمان ـ بونصر مشکان ـ به سرای خواجه را از زبان اوگزارش می‌کند: «و به تعجیل بازگشتم..» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۴).

در ماجرای افشین و بودلف، بیهقی شیوهٔ حرکت احمد بن ابی دؤاد از دربار به سرای افشین را با

Archive of SID

www.SID.ir

بهره‌گیری از نشانهٔ کنشی تصویری مرکب زیر و به گونه‌ای بسیار جزیی‌تر و نمایشی‌تر از ماجرای بوبکر حصیری به تصویر می‌کشد: «احمد گفت:... من اسب تاختن گرفتم، چنان‌که ندانستم که در زمینم یا در آسمان، طیلسان از من جدا شده و من آگاه نه» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۲۲).

خواننده به کمک این نشانه که با جملاتی کوتاه و با افعالی پر تحرک و کاملاً حسی بیان شده، بخوبی شتاب و آشفتگی خاطر قهرمان را درمی‌یابد و این حس به او منتقل می‌شود که حادثهٔ هولناک مورد نظر خلیفه به یقین رخ خواهد داد.

در ادامهٔ ماجرای بوبکر حصیری هنگامی که بونصر مشکان به سرای خواجه می‌رسد، با کنش همیشگی خواجه و احترام او نسبت به خود روبه رو می‌شود. قهرمان سپس در این داستان به گونه‌ای غیرمستقیم سبب آمدن خود به نزد خواجه را بیان می‌کند. اما در ماجرای افشین و بودلف، قهرمان پس از رسیدن به سرای افشین با کنش غیرمعمول افشین و بی‌احترامی او نسبت به خود روبه رو می‌شود. قهرمان شیوهٔ برخورد محترمانهٔ افشین در مرتبه‌های پیشین را به گونه‌ای جزئی توصیف می‌کند: «و عادت من با وی چنان بود که چون نزدیک وی شدمی، برابر آمدی و سر فرو کردی، چنان‌که سرش به سینهٔ من رسیدی» (همان، ۲۲۲).

بیهقی سپس جزء به جزء حالات درونی قهرمان در برابر کنش‌های بیرونی و منفی افشین را به گونه‌ای نمایشی توصیف می‌کند: «من خود از آن نیندیشیدم و باک نداشتم که به شغلی بزرگ رفته بودم و بوسه بر روی وی دادم و بنشستم؛ خود در من ننگریست و من بر آن صبر کردم و حدیثی پیوستم تا او را بدان مشغول کنم از پی آن‌که نباید که سیاف را گوید: شمشیر بران. البته سوی من ننگریست» (همان، ۲۲۳).

در ماجرای بوبکر حصیری، هنگامی که قهرمان با کنش منفی خواجه در برابر درخواست خود روبه رو می‌شود، راوی سخنی از حالات درونی او نمی‌گوید و ماجرا بی‌درنگ با توصیف کنش بونصر در تدبیری که برای منصرف ساختن خواجه از تصمیم خود، اندیشیده بود، ادامه می‌یابد. بیهقی با ارائهٔ نشانه‌ای زبانی از شیوهٔ سخن گفتن بونصرمشکان با خواجه شخصیت با تدبیر و فرزانهٔ او را به تصویر می‌کشد: «گفتم: زندگانی خداوند دراز باد، در کارها غلوّ کردن ناستوده است و بزرگان گفته‌اند: العفو عند القدره و به غنیمت داشته‌اند عفو، چون توانستند که به انتقام مشغول شوند....» (همان، ۲۱۶).

اما نویسنده در ماجرای افشین و بودلف، با ارائهٔ نشانه‌ای زبانی از تک‌گویی درونی قهرمان کوشیده

Archive of SID

www.SID.ir

شخصیت غیر منطقی و کینه‌جوی افشین را نشان دهد: «من با خویشتن گفتم: یا احمد سخن و توقیع تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی چنین اسخفاف کشی؟ » (همان، ۲۲۳).

بیهقی سپس با ارائهٔ نشانهٔ کنشی تصویر مرّکبی از کنش‌های بیرونی و حالات درونی احمد بن ابی دؤاد در برابر بی‌حرمتی‌های افشین نسبت به خود و اصرار او بر جلب رضایت افشین، شخصیت استوار و تلاش‌گر قهرمان را به نشان می‌دهد:: «برخاستم و سرش ببوسیدم و بی‌قراری کردم، سود نداشت و بار دیگر کتفش بوسه دادم، اجابت نکرد و باز به دستش آمدم...» (همان، ۲۲۳) و در نهایت نویسنده با بیان تک‌گویی درونی قهرمان که نشان دهندهٔ آزردگی خاطر و رنجش فراوان او از رفتار نادرست افشین است، زمینه چینی لازم برای کنش نهایی قهرمان و همراه شدن عاطفی خواننده با او را فراهم می‌آورد: «با خود گفتم: این چنین مرداری و نیم کافری بر من چنین استخفاف می‌کند و چنین گزاف می‌گوید! مرا چرا باید کشید...» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۲۳).

و پس از این تک‌گویی و در حقیقت پس از آن‌که قهرمان همهٔ تدبیرهای خود را برای دست‌یابی به هدف می‌آزماید و به نتیجه نمی‌رسد، تدبیر نهایی خود را برای ترساندن افشین به کار می‌بندد. در این‌جا می‌توان خطرپذیری و هوشمندی را به دیگر ویژگی‌های احمد بن ابی دؤاد افزود.

کنش‌های نهایی قهرمانان در دو ماجرا به شکل زیر پرورانده شده‌اند:

در ماجرای بوبکر حصیری پس از توفیق بونصرمشکان در دست‌یابی به هدف، رخدادها برای امیر مسعود گزارش می‌شود. راوی کنش‌های پایانی بونصرمشکان را؛ بویژه درخواست او از خواجه برای عفو بوالفتح بستی، به گونه‌ای کلی و گزارشی روایت می‌کند. اما در ماجرای « افشین و بودلف» قهرمان پس از آن‌که آخرین تدبیر خود را برای نجات بودلف به کار می‌بندد، با توجه به شناختی که از شخصیت کینه‌جوی افشین دارد، نسبت به فرجام کنش خویش نگران و آزرده خاطر است. از این رو نویسنده باز هم با قلم توانای خویش تک‌گویی‌های درونی قهرمان در مسیر بازگشت به درگاه خلیفه را در قالب نشانه‌هایی روانی و زبانی ـ مانند نشانهٔ زیر ـ به تصویر می‌کشد. این نشانه‌ها بخوبی بیان کنندهٔ خاطر آشفتهٔ قهرمان نسبت به فرجام کنش خویش دارد: « اسب در تگ افکندم چون مدهوشی و دل‌شده‌ایی و همهٔ راه با خود می‌گفتم: کشتن آن را محکم‌تر کردم که اکنون افشین بر اثر من در رسد و امیرالمؤمنین گوید: من این پیغام ندادم، بازگردد و قاسم را بکشد» (همان، ۲۲۴).

اصغری در این‌باره می‌نویسد: «تیپ کلی سه شخصیت [از چهار شخصیت] در عمل داستانی بخوبی

Archive of SID

www.SID.ir

توصیف شده است. یک شخصیت؛ یعنی احمد(راوی) علاوه بر بروز ظواهر تیپی، خصوصیات خلقی و شخصیتی‌اش نیز در درگیری عملی و داستانی نشان داده می‌شود. موقعیت و پایگاه شغلی و مادی و طبقاتی وشخصیت‌ها نیز در خلال بافت روایت معرفی شده است. راوی داستان، احمدف آدمی زیرک و سیاست‌باز و در عین‌حال حساس و گاه نیز حیله‌گر و دروغ‌پرداز است....» (اصغری، ۱۳۸۰: ۴۰).

ب ـ خواجه احمدحسن و افشین

شباهت‌ها: این شخصیت‌ها در مقابل قهرمانان ماجراها قراردارند. آن‌ها نقشی همانند را بازی می‌کنند و در پایان به شیوه‌های متفاوت از تصمیم خود چشم می‌پوشند. ماجراها با واکنش این شخصیت‌ها به کنش نخستین شخصیت‌های فرعی آغاز می‌شود. به طور کلی کینه‌جویی و انتقام‌کشی در هر دو شخصیت دیده می‌شود؛ اما خواجه شخصیتی انعطاف‌پذیرتر و دوراندیش‌تر از افشین دارد و افشین شخصیتی کینه‌توزانه‌تر و سرسخت‌تر دارد و همین عامل سبب شده است تا فضای حاکم بر ماجرای« افشین و بودلف» دلهره آورتر از فضای ماجرای « بوبکرحصیری » شود. این مطلب با تحلیل کنش‌های این دو شخصیت آشکارتر می‌شود.

تفاوت‌ها: در آغاز ماجراها هنگامی که قهرمانان به فرمان امیر و خلیفه برای انجام مأموریت خود در نجات جان افراد فرعی حکایت به سرای ضد قهرمانان می‌رسند، با دو نوع کنش متفاوت از سوی ضد قهرمان روبه رو می‌شوند. در ماجرای بوبکر حصیری قهرمان حالت روحی خواجه را به شیوه‌ای مستقیم و گزارشی با بهره‌گیری از نشانهٔ روانی سادهٔ زیر، توصیف می‌کند:

«چون نزدیک خواجه رسیدم یافتم وی را سخت در تاب و خشم» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۵).

اما خواجه هنگام ملاقات با قهرمان بخوبی از او استقبال کرده و بر اساس سنت همیشگی خویش او را با گشاده‌رویی، پذیرفته و احترام می‌کند: خدمت کردم، سخت گرم بپرسید. (همان، ۲۱۵)

و آنگاه خواجه با حفظ آرامش خود سبب آمدن قهرمان را به سرای خویش از او جویا می‌شود.

حال آنکه راوی در ماجرای افشین و بودلف، حالت روحی افشین را به گونه‌ای غیرمستقیم و نمایشی از زبان قهرمان و در قالب نشانهٔ روانی تصویری مرکب زیر ارائه می‌دهد که نشان دهندهٔ خشم فراوان افشین هنگام رویارویی با قهرمان است: چون چشم افشین بر من افتاد، سخت از جای بشد و از خشم زرد و سرخ شد و رگ‌ها از گردنش برخاست (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۲۲).

افشین بر خلاف خواجه نه تنها سخنی با قهرمان نمی‌گوید؛ بلکه هنگام روبه روشدن با خواهش و

Archive of SID

www.SID.ir

زاری او برای عفو بودلف، به این درخواست اهمیتی نداده و با خشم و تندی بر او نهیب می‌زند و می‌گوید: نبخشیدم و نبخشم... (همان، ۲۲۳).

خواجه هنگامی که از هدف بونصرمشکان آگاه می‌شود، در قالب نشانهٔ زبانی زیر، خشم و نفرت فراوان خود را از کنش بوبکرحصیری نشان می‌دهد: «گفت:... و لکن البته نخواهم که شفاعت کنی که به هیچ حال قبول نکنم و غمناک شوی. این کشخانان احمد حسن را فراموش کرده‌اند، بدان‌که یک چندی میدان را خالی یافتند و دست بر رگ وزیری عاجز نهادند و ایشان را زبون گرفتند. بدیشان نمایند پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب» (همان: ۲۱۵). اما خواجه در نهایت با شنیدن سخنان بونصرمشکان با درخواست او برای عفو حصیری موافقت کرده و به او می‌گوید: «چوب را به تو بخشیدم اما آنچه دارند پدر و پسر سلطان را باید داد» (همان، ۲۱۶).

اما در ماجرای افشین و بودلف، افشین سرانجام در پاسخ به خواهش و زاری پی در پی قهرمان، به کمک نشانهٔ زبانی زیر که نشان‌دهندهٔ کینهٔ فراوان او نسبت به بودلف است، به قهرمان می‌گوید: «به خدای اگر هزار بار زمین را ببوسی هیچ سود ندارد و اجابت نیابی...» (همان، ۲۲۳)

در نهایت راوی ترس و نگرانی شدید افشین از اجرای فرمان خلیفه را در قالب نشانهٔ روانی سادهٔ زیر به تصویر می‌کشد: چون افشین این سخن بشنید، لرزه بر اندام او افتاد و به دست و پای بمرد و گفت: این پیغام خداوند بحقیقت می‌گزاری؟ (همان، ۲۲۴).

در ماجرای بوبکر حصیری راوی همهٔ کنش‌های پایانی خواجه را به گونه‌ای گزارشی و وقایع‌نگارانه شرح می‌کند. اما در ماجرای افشین و بودلف نویسنده کنش‌های پایانی افشین را در رفتن به درگاه خلیفه برای کسب آگاهی از درستی خبری که قهرمان به او داده بود، با ارائهٔ نشانه‌های پوششی، زبانی و کنشی به تصویر می‌کشد. خواننده به کمک این نشانه‌ها با شخصیت ستیزه‌گر افشین که تا آخرین لحظه از هدف شوم خود دست بر نمی‌دارد، آشنا می‌شود.

نشانهٔ پوششی: افشین را دیدم که از در درآمد با کمر و کلاه. (همان، ۲۲۴)

نشانهٔ زبانی از حالت سرزنش‌گر افشین با خلیفه:

چون افشین بنشست، به خشم امیرالمؤمنین را گفت: خداوند دوش دست من بر قاسم گشاده کرد، امروز این پیغام درست هست که احمد آورد که او را نباید کشت؟ (همان، ۲۲۵)

نشانهٔ کنشی تصویری زیر آخرین کنش افشین در حکایت و نشان دهندهٔ شکست سنگین او در

Archive of SID

www.SID.ir

مقابل قهرمان و هراس شدید او از خلیفه است:

افشین برخاست شکسته و به دست و پای مرده و برفت. (همان، ۲۲۵)

ج ـ امیر مسعود و خلیفه

شباهت‌ها: این دو شخصیت نقشی فرعی در این ماجراها بر عهده دارند. هرچند فرمان آن‌ها سبب پدید آمدن بحران در ماجرا می‌شود؛ اما پشیمانی آن‌ها از صدور فرمان سبب شروع کشمکش‌ها و کوشش شخصیت‌های اصلی برای بازگرداندن آرامش به فضای ماجراها می‌شود. این شخصیت‌ها در ماجرا دچار تحول نمی‌شوند و هم‌چنان شاهد ماجرایند.

تفاوت‌ها: به طورکلی کنش‌های این دو شخصیت در دو بخش آغاز و پایان ماجراها بررسی می‌شود. در ماجرا بوبکر حصیری راوی نشانه‌پردازی ویژه‌ای از حالت روحی امیرمسعود در هنگام رویارویی با قهرمان، ارائه نداده است. امیرمسعود در این حکایت پس از دیدار با قهرمان به شرح و گزارش ماجرای پیش آمده می‌پردازد. اما در ماجرا افشین و بودلف راوی وضعیت روحی خلیفه هنگام ملاقات قهرمان با خود را گزارش می‌کند:

«معتصم را دیدم سخت اندیشمند و تنها، به هیچ مشغول نه» (همان، ۲۲۱).

و سپس با ارائهٔ نشانه‌ای کنشی از شیوهٔ برخورد خلیفه، بر حیرت خواننده و حتی خود قهرمان ماجرا افزوده می‌شود؛ زیرا آنان هنوز در انتظار آنند تا دریابند چه حادثه‌ای پیش آمده است:

«سلام کردم، جواب داد و گفت: یا با عبدالله چرا دیر آمدی؟ که دیری است تو را چشم می‌داشتم» (همان، ۲۲۱).

در ادامه هر دو شخصیت به شرح حادثهٔ پیش آمده برای قهرمانان می‌پردازند. در پایان ماجرای بوبکر حصیری کنش امیرمسعود پس از توفیق قهرمان در دست‌یابی به اهداف خود، به گونه‌ای کلی و گزارشی روایت می‌شود؛ اما در ماجرای افشین و بودلف واکنش نهایی و مستقیم خلیفه در مقابل ضد قهرمان ماجرا، افشین، سبب قطعی شدن پیروزی قهرمان و نجات بودلف از مرگ می‌شود. راوی کنش پایانی خلیفه را که نقش مهمی در نتیجه‌گیری داستان داشته است در قالب نشانهٔ زبانی زیر که نشان دهندهٔ خشم فراوان خلیفه از خودسری‌ها و اهانت‌های افشین نسبت به قهرمان است، به تصویر می‌کشد: « اگر ما دوش پس از الحاح که کردی ترا اجابت کردیم در باب قاسم، ... خرد آن بودی که او را بخواندی و به جان بر وی منت نهادی و او را بخوبی و با خلعت بازخانه فرستادی و آنگاه آزرده کردن

Archive of SID

www.SID.ir

بوعبدالله از همه زشت‌تر» (همان، ۲۲۵).

د ـ بوبکرحصیری و بودلف

این دو از شخصیت‌های فرعی این دو ماجرا هستند. کنش این شخصیت‌ها سبب پدید آمدن جدال میان دیگر شخصیت‌های ماجرا و شکل‌گیری حوادث بعدی آن‌ها شده است. این شخصیت‌ها در دو ماجرا نقش بسیار ضعیفی برعهده دارند. در ماجرا بوبکر حصیری به کنش حصیری که سبب پدید آمدن دیگر حوادث داستان شده، در آغاز داستان و در قالب یک نشانهٔ کنشی تصویری مرکب اشاره شده است. (همان، ۲۱۰ـ۲۰۹) اما در ماجرای افشین و بودلف به کنش بودلف که سبب پدید آمدن تضاد میان او و افشین شده، در کل ماجرا، اشاره‌ای نشده است و خواننده تنها در ابتدای داستان به کمک گفت‌وگوی خلیفه با وزیر و در قالب جملات زیر از این تقابل آگاه می‌شود: «... افشین به حکم آن‌که خدمتی پسندیده کرد ...همیشه وی را از ما حاجت آن بود که دست او را بر بودلف گشاده کنیم تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است» (همان، ۲۲۱).

با وجود اشارهٔ خلیفه به دشمنی میان افشین و بودلف، چرایی این میزان کینه و خشم بی‌پایان بر خواننده پنهان می‌ماند، موضوعی که چه بسا خود بیهقی نیز مطلب فراوانی دربارهٔ آن نمی‌دانسته است. بررسی‌های صورت‌گرفته در منابع تاریخی مانند اخبارالطوال دینوری، وفیات الاعیان و انباء الزمان ابن خلکان و...نشان داد که در هیچ یک از متن‌ها جز فرج بعد از شدت با این تفصیل به ماجرای یاد شده نپرداخته‌اند.

این دو شخصیت نقشی در حوادث بعدی ماجراها ندارند و پس از آن‌که راوی به کنش‌های آنان اشاره کرد، دیگر نشانی از آن‌ها در ماجراها دیده نمی‌شود و از آن پس نویسنده دیگر از شخصیت و حالات درونی و بیرونی آن‌ها نسبت به حوادثی که در اطراف آنان روی می‌دهد، سخنی نمی‌گوید.

۲ـ به کمک اندیشهٔ خود شخص (گفت‌وگوی درونی)

بیهقی از این شیوه به شکل ویژه‌ای در ماجرای افشین و بودلف بهره برده است. تک‌گویی‌های درونی احمد بن ابی دؤاد در ماجرا بخوبی نمایان‌گر حالات روحی او در صحنه‌های مختلف ماجرا است، که نمونه‌های آن را می‌توان در بخش‌های مختلف مقاله دید. اما نویسنده در ماجرای بوبکر حصیری از این شیوه برای پرداخت حالات درونی اشخاص ماجرا بهره‌ای نبرده است.

Archive of SID

www.SID.ir

۳ـ به کمک گفت‌وگوی شخصیت‌ها

یکی از ابزارهایی که به داستان خصلتی عمیقاً داستانی می‌دهد، گفت و شنود میان اشخاص و یا تک‌گویی‌های بلند است (بهارلو، ۱۳۷۲ : ۱۸ـ ۱۷). گفت‌وگوی اشخاص داستان نشان‌دهندهٔ وضعیت اجتماعی، جنسی و روانی افراد آن است. گفت‌وگوی اشخاص داستان گزیده و درخدمت ساختار آن است.

در این دو ماجرا می‌توان نمونه های فراوانی از این گفت‌وگوها را مشاهده کرد که برای نمونه به بخشی ازگفت‌وگوی خواجه احمد با بونصر مشکان اشاره می‌شود؛ خواننده می‌تواند به کمک گزینش‌های واژگانی مکالمهٔ این دو شخصیت و لحن حاکم بر آن بخوبی با ویژگی‌های شخصیتی و اندیشگانی اشخاص ماجرا آشنا شود: «گفت: شنودم که با امیر رفتی سبب بازگشتن چه بود؟ گفتم بازگردانید مرا بدان مهمّات ری که بر خداوند پوشیده نیست ... آمده‌ام تا شرابی چند بخورم.... گفت: سخت نیکو کردی؛ ولکن البته نخواهم که شفاعت کنی که به هیچ حال قبول نکنم و غمناک شوی» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۱۵).

در ماجرا افشین و بودلف نیز می‌توان به نمونهٔ زیر اشاره کرد؛ آن‌جا که احمد بن ابی دؤاد نزد افشین برای بودلف پایمردی می‌کند: «گفتم: یا امیر، خدا مرا فدای تو کناد، من از بهر قاسم عیسی را آمدم .... به خشم و استخفاف گفت: نبخشیدم و نبخشم...» (همان، ۲۲۳).

بیهقی در ماجرای «بوبکرحصیری» از این شیوه بیش‌ترین بهره را برده است که این امر سبب شده تا خواننده به کمک این شگرد آگاهی‌های بیشتری از حالات و انگیزه‌های درونی اشخاص آن پیدا کند.

ج ـ صحنه

همهٔ حوادث داستان در بستر دو عنصر داستانی زمان و مکان رخ می‌دهد که به آن‌ها صحنهٔ داستان می‌گویند. صحنه در اصطلاح‌شناسی داستان، نمایش ادبی یک عمل خاص است که در مکان خاص و زمانی خاص روی داده است (ایرانی، ۱۳۸۰: ۳۲۲). این عناصر با توجه به نوع داستان می‌توانند حقیقی و تاریخی و یا کلی و مبهم باشند و داستان با ارائهٔ نشانه‌هایی از این دو عنصر، روایت می‌شود.«می‌توان گفت داستان قبل از مشروطه حکایتی است که قهرمان‌ها در آن به دلیل منتزع شدن از موقعیت‌های زمانی و مکانی هیأتی کلی یافته‌اند، در حالی‌که در قصه به شکل امروزی قهرمان‌ها از کلی به سوی جزئی و از بی‌زمانی و بی‌مکانی به سوی زمان و مکان حرکت می‌کنند» (براهنی،۱۳۶۲: ۳۵).

Archive of SID

www.SID.ir

بیهقی در ماجرای«بوبکر حصیری» به روایت بخشی از تاریخ روزگار خویش که شاهد رویدادهای آن بوده، پرداخته است. هدف اصلی او در این حکایت، روایت ماجرایی تاریخی بوده است نه داستان‌پردازی و نیز از آن‌جا که بیهقی می‌داند «روایت به تجربهٔ ما از زمان، بیان مشخصی می‌دهد و زمان با روایت به زبان درمی‌آید» (لوید، ۱۳۸۰: ۵۰). در نتیجه بیش‌ترین کوشش او در نقل ماجرا بر مبنای ترتیب و توالی زمانی حوادث استوار بوده است تا پرداختن به عنصر مکان. از این رو عنصر مکان در این ماجرا مبهم وکلی است؛ امّا عنصر زمان با توجه به نشانه‌هایی که نویسنده در خلال روایت یا گفت‌وگوهای اشخاص ارائه می‌دهد، محسوس است. این ماجرا نشانهٔ زمانی تاریخی واقعی به شکل زیر دارد: «و این حال روز پنج‌شنبه رفت پانزدهم صفر...» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۰).

ماجرا نشانه‌های مکانی سادهٔ واقعی دارد و نویسنده به ارائهٔ توصیف‌های مرکب از این نشانه‌ها نپرداخته و تنها به ذکر نام آن‌ها به شکل زیر اکتفا کرده است:

«... و امیر دیگر روز به تماشای شکار خواست رفت بر جانب میخواران...» (همان، ۲۱۰).

«...و در بازار سعیدی معتمدی را از آن بنده...» (همان، ۲۱۱).

در ماجرای«افشین و بودلف» نیز نویسنده با اشاره‌ای جزئی و مبهم به عنصر زمان، داستان را به شکل زیر آغاز می‌کند: یک شب در روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم (همان، ۲۲۰).

پس از این ماجرا تا پایان روایت دیگر اشاره‌ای به عنصر زمان نمی‌شود؛ زیرا در حقیقت حوادث داستان در زمانی کوتاه ـ کم‌تر از یک روز ـ بر روی محور خطی طرح حکایت رخ می‌دهد. راوی در ماجرای «افشین و بودلف» به عنصر مکان به شکل کلی و مبهم اشاره دارد. او از نشانه‌هایی مانند درگاه، محلّت وزیری، سرای افشین و... نام می‌برد. بیهقی پرداخت و توصیف جزئی از این نشانه‌ها ارائه نمی‌کند.

دـ توصیف

بیهقی«بر آن است که از جزء به کل حرکت کند تا بر تاریخ فائق آید و توصیف هم یکی از ابزارهایی است که می‌تواند به بینش استقرایی بیهقی کمک کند» (جهاندیده،۱۳۷۹: ۱۴۹). بیهقی در این دو ماجرا برای پرداخت‌های روایی خود مانند معرفی شخصیت‌ها و توصیف صحنه از عنصر توصیف بیشترین بهره را برده است. توصیف به دو بعد ذهنی و عینی تقسیم می‌شود و از آن‌جا که تاریخ به روایت سطحی و بیرونی حوادث می‌پردازد و مورخ اجازهٔ دخل و تصرف در ارائهٔ پدیده‌های تاریخی را ندارد، در نتیجه نویسنده برای توصیف رخدادها و اشخاص تاریخ بیش‌تر از توصیفات عینی بهره می‌برد.

Archive of SID

www.SID.ir

توصیف عینی نوعی شرح است، شرح موقعیت مکانی یا زمانی یا آمیزه‌ای از هردو (ایرانی، ۱۳۸۰: ۱۵۲). از همین رو، در واقعهٔ «بوبکر حصیری» چون بیهقی در حال روایت و نقل حوادث یک ماجرای تاریخی و واقعی است، توصیفات بیش‌تر جنبهٔ واقعی و عینی دارند، از این رو نویسنده برای روایت این ماجرا ـ همان‌گونه که در بخش شیوهٔ روایت نیز بیان شد ـ از زاویهٔ دید بیرونی بهره می‌گیرد تا به کمک آن بخوبی وقایع و حوادث این ماجرای تاریخی را بدون هیچ‌گونه جانب‌داری و غرض‌ورزی برای خواننده روایت کند، هرچند جنبهٔ نمایشی و روایی ماجرا؛ بویژه گفتگوهای اشخاص آن بسیار قوی و هنرمندانه است؛ اما ماجرا بیش‌تر به جنبهٔ گزارشی و وقایع‌پردازی نزدیک شده تا جنبهٔ داستانی و روایی.

از آن‌جا که ماجرای«افشین و بودلف» مانند تمثیلی برای حادثهٔ تاریخی روزگار نویسنده نقل شده است و همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، این ماجرا به این شکل در هیچ یک از آثار گذشته جز «فرج بعد از شدت» ـ البته با تفاوت‌هایی در شیوهٔ روایت‌پردازی قاضی تنوخی با بیهقی ـ نقل نشده است و از همین رو دست بیهقی برای دخل و تصرف در شیوهٔ روایت آن بازتر بوده، نویسنده با به کار بستن تلفیقی از دو شیوهٔ توصیفات درونی و ذهنی درکنار توصیفات بیرونی و عینی سبب برجسته‌شدن جنبهٔ روایی و نمایشی این ماجرا نسبت به ماجرای« بوبکر حصیری» شده است. بیهقی با استفاده از این شیوهٔ تلفیقی حالات و احساسات درونی قهرمان داستان و هم‌چنین کنش‌های بیرونی او با دیگر اشخاص و حوادث را به شکل مستقیم و از زبان خود قهرمان که راوی آن است، به شیوه‌ای مؤثر به تصویر کشیده و مخاطب را با جریان حوادث ماجرا از ابتدا تا فرجام آن همراه کرده است.

در بررسی شیوهٔ صحنه‌پردازی و توصیفاتی که نویسنده از صحنه‌های این دو ماجرا ارائه کرده است، می‌توان به نمونه‌های فراوانی اشاره کرد که در ضمن آن‌ها قدرت و امکانات نویسنده در پرداخت‌های داستانی به نمایش در آمده است.

نمونهٔ نخست مربوط به صحنه‌ای است که نویسنده به کمک آن شیوهٔ رویارویی قهرمان در هنگام برخورد ضدّ قهرمان با شخصیت فرعی را در هر دو ماجرا به تصویر می‌کشد. در ماجرای « بوبکر حصیری» به سبب محدودیت‌هایی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، نویسنده به شکل کلی و مبهم در دو قسمت از ماجرا به این صحنه اشاره می‌کند؛ مرتبهٔ نخست هنگامی است که راوی شاهد، به کمک شخصی که بر در سرای وزیر ایستاده است، از شیوهٔ برخورد خواجه با بوبکر حصیری به شکل زیر آگاهی لازم را به دست می‌آورد:

Archive of SID

www.SID.ir

«یکی مرد را گفتم که حال چیست؟ گفت: بوبکر حصیری را و پسرش را خلیفه با جبّه و موزه به خانهٔ خواجه آورد و بایستانید و عقابین بردند، کس نمی‌داند که حال چیست» (بیهقی،۱۳۸۳: ۲۱۲).

و نیز در ادمهٔ ماجرا، نویسنده از زبان قهرمان، بونصر مشکان، به گونه‌ای کلی این صحنه را برای راوی شاهد نقل می‌کند:

... به تعجیل بازگشتم. حال آن بود که دیدی و حاجب را گفتم: توقف باید کرد در فرمان عالی به جای آوردن... (همان، ۲۱۴).

همین صحنه با توصیفی جزئی و نمایشی و بسیار زنده از زبان قهرمانِ ماجرای افشین و بودلف به شکل زیر به تصویرکشیده شده است: « چون میان سرای برسیدم یافتم، افشین را بر گوشهٔ صدر نشسته و نطعی پیش وی فرود صفه بازکشیده و بودلف به شلواری و چشم ببسته آنجا بنشانده و سیاف شمشیر برهنه به دست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاف منتظر آن‌که گوید: ده تا سرش بیندازد» (همان، ۲۲۲).

نمونهٔ دیگر از این نوع توصیفات مربوط به صحنه‌ای است که راوی حالات درونی و کنش‌های بیرونی قهرمانِ ماجرای افشین و بودلف را از شیوهٔ پایمردی کردن او برای نجات بودلف نزد افشین به گونه‌ای نمایشی و جزئی به تصویر کشیده است. (←همان، ۲۲۳) درحالی‌که بیهقی برای صحنه‌پردازی این حادثه در ماجرای بوبکرحصیری به ارائهٔ توصیفات بیرونی برای نمایش کنش‌های قهرمان پرداخته است و هیچ گونه توصیف ذهنی از حالات درونی بونصر مشکان ارائه نداده است (←همان،۲۱۵).

۶. نتیجه‌گیری

در بررسی تطبیقی ساختار روایی، ماجراهای «بوبکر حصیری و افشین و بودلف» به دو پرسش اساسی این مقاله پاسخ داده شد. نخست آن‌که با توجه به شواهد بسیار روشنی آشکار شد که این دو متن روایی، ساختار بسیار مشابهی با یکدیگر دارند و بر پایهٔ دیدگاه تودوروف روشن شد که هر دو ماجرا با یک موقعیت پیچیده و نامتعادل ـ تصمیم شتاب‌زدهٔ پادشاه در صدور فرمان ـ آغاز شده‌اند و سپس به سبب کنش نیروهایی کوشش قهرمانان در نجات شخصیت‌های فرعی ـ در جهت عکس عمل نیروی مخالف وضعیتی متعادل بر ماجراها حاکم شده است. طرح کلی این دو ماجرا با توجه به تضادها و جدال‌های حاکم بر آن‌ها به شکل زیر است:

Archive of SID

www.SID.ir

صدور فرمان مجازات ← تلاش قهرمان برای نجات قربانی ← نجات قربانی

وضعیت آغازین وضعیت گذار وضعیت پایانی

(نمودار ۲)

با بررسی عناصر روایت متن دو ماجرا و تطبیق آن‌ها با یکدیگر روشن شد که استفادهٔ نویسنده از زاویهٔ دید درونی راوی اول شخص (من ـ راوی) در روایت ماجرای«افشین و بودلف» سبب شده که صمیمیت بیش‌تری میان خواننده و راوی پدید آید و حقیقت مانندی آن دو چندان شود. حال آن‌که بهره‌گیری بیهقی از زاویهٔ دید بیرونی در روایت ماجرای«بوبکر حصیری» این داستان را تا حدودی به سمت واقعه‌پردازی و نقل جزء به جزء حوادث ماجرایی تاریخی هدایت کرده است. از سوی دیگر شخصیت‌پردازی جزئی نویسنده از حالات درونی و بیرونی قهرمان ماجرای«افشین و بودلف» و بهره‌گیری مناسب و زیبای او از عنصر توصیف ذهنی و عینی برای توصیف حالات درونی و بیرونی شخصیت اصلی ماجرا سبب شده تا خواننده با ظرافت ویژه‌ای با احساسات و افکار درونی قهرمان و دیگر شخصیت‌ها درگیر شود. حال‌آن‌که در ماجرای«بوبکرحصیری» به سبب ماهیت تاریخی و حقیقی این ماجرا بیش‌ترین کوشش نویسنده بر توصیف و صحنه‌پردازی از کنش‌های بیرونی اشخاص آن استوار بوده است و راوی تنها به کمک گفت‌وگوهای اشخاص داستان توانسته است، خواننده را بر حالات درونی اشخاص آن آگاه کند. به همین سبب مانند ماجرای«افشین و بودلف» این امکان را نداشته است تا با رسوخ کردن به درون شخصیت‌ها احساسات درونی آن‌ها را نسبت به رخدادهای داستان گزارش کند. از این رو ماجرای افشین و بودلف با طرحی یک‌پارچه‌تر در مدت زمانی کوتاه و با زاویه‌ی دید درونی و راوی واحد با صحنه‌پردازی و توصیفات نمایشی درونی و بیرونی پویا از حوادث، شکلی روایی‌تر، نمایشی‌تر و خواندنی‌تر یافته است.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ نگارندگان در این مقاله با توجه به نظریات «ژان میشل آدام و فرانسوا زواز» درکتاب «تحلیل انواع داستان»، به بررسی موقعیت ابتدایی این دو حکایت پرداخته‌اند. نویسندگان این کتاب بر این باورند که حضور مداوم یک

Archive of SID

www.SID.ir

شخصیت در داستان سبب تضمین وحدت و انسجام ساختار آن نمی‌شود،« بلکه این عنصر باید با دو عنصر دیگر توالی زمانی، از یک سو و این که در موقعیت پایانی، عبارت‌هایی که در موقعیت ابتدایی خصوصیات شخصیت مورد نظر را بازنمایی می‌کردند، دگرگون شود ـ از سوی دیگر ـ در کنار هم قرار گیرد.» (آدام، ۱۳۸۵: ۹۰). سپس عناصر تشکیل‌دهندهٔ موقعیت ابتدایی داستان را به اختصار این چنین بیان می‌کنند:

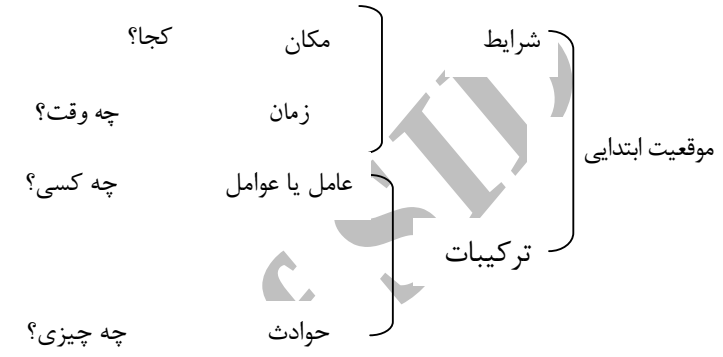

(نمودار ۵)

۲ـ کنش: «آن زنجیره از کردارهای شخصیتی (ناشی از انسان یا دیگر جانوران) و غیرشخصیتی (ناشی از نیروهای طبیعی مانند نیروی باد، باران، موج، سیل و زلزله و غیره) است که داستان را از حالت پایدار نخستین به حالت پایدار فرجامین می‌رساند» (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۳۲)

۳- برمون و تودوروف از ساختارگرایانی بودند که با پی‌گیری روش پراپ (در ریخت‌شناسی قصه‌ها) در جستجوی خرد ساختارها برآمدند. این دو کوشیدند تا عناصر پایه و قوانین ترکیب آن‌ها در متن روایت را کشف کنند. کلود برمون به روایت از منظر معناشناسی توجه کرد. او توالی چند کارکرد را به عنوان واحد اساسی در بررسی روایت در نظر گرفته و آن را پی‌رفت نامید. برمون هر پی‌رفت را متشکل از سه اصل می‌داند: ۱- موقعیت پایدار الف شرح می‌شود. ۲- امکان دگرگونی الف پدید می‌آید.۳- الف دگرگون می‌شود (یا نمی‌شود). « برمون ساختار هر روایت را با یک بردار یا پرواز یک تیر، مقایسه می‌کند. کافی است کمان کشیده شود و تیر به سوی هدف نشانه رود تا موقعیت پایه به وجود آید. به فعل در نیامدن این موقعیت، همان خارج کردن تیر از چلّهٔ کمان است بی آن‌که پرتابش کنیم. اما همین که تیر از چله رها شد هرچند شاید باد آن را ببرد یا از اشیای گوناگون کمانه کند، نهایتاً علی‌القاعده، به هدف می‌زند یا نمی‌زند.» (اسکولز،۱۳۸۳: ۱۴۰) نمودار زیر تسلسل و زنجیرهٔ منطقی نقش‌های روایتی و امکان‌های آن را از نظر برمون به نمایش می‌گذارد:

Archive of SID

www.SID.ir

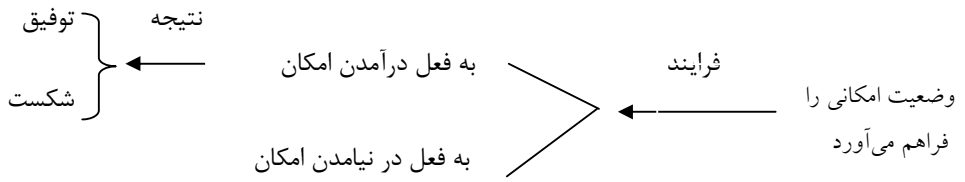

نمودار(۱)؛ اقتباس؛ (اسکولز،۱۳۸۳: ۱۴۰)

۴ـ صفوی در تعریف زبان ارجاعی و عاطفی می‌نویسد: در زبان ارجاعی جهت‌گیری پیام به سوی موضوع پیام است. یاکوبسن بر این باور است که جملات اخباری زبان تماماً از نقش ارجاعی برخوردارند و صدق و کذب گفته‌های اخباری که نقش ارجاعی دارند، از طریق محیط امکان‌پذیر است. اما در زبان عاطفی جهت‌گیری پیام به سوی گوینده است. این نقش زبان تأثیری از احساس خاص گوینده را به وجود می‌آورد، خواه گوینده حقیقتاً آن احساس را داشته باشد و خواه وانمود کند که چنین احساسی را دارد (صفوی، ۱۳۸۰: ۳۲ـ۳۳).

۵ـ بررسی نشانه‌شناسانهٔ متون، از رایج‌ترین شیوه‌های نقد ساختارگرایانه است. « نشانه مقطعی از کنش یا کنش‌هاست که از ویژگی‌هایی کلیشه‌وار که برای همه‌ی ما تداعی‌گر مفهومی واحد است، برخوردار است.» (آدام، ۱۳۸۵: ۳۳) نشانه‌ها با عنصر یا عناصر کنش متفاوتند. « اگر حرکت‌های ساختار را کنش‌ها بر عهده دارند، نقش نشانه‌ها به طور اساسی توصیف این حرکت‌ها است.» (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۵۶) گفتنی است، که مبحث نشانه‌شناسی در داستان، با دانش نشانه‌شناسی تفاوت دارد. در مباحث داستانی نشانه‌ها نوعی راهنما و شاخص و یکی از عناصر داستانی هستند که دو کارکرد عمده دارند:

« الف ـ اطلاع رسانی دربارهٔ موقعیت کنش‌های داستانی.

ب ـ عاطفی کردن زبان داستان. » (همان، ۱۵۶)

در حقیقت کارکرد نشانه‌های داستانی تا حدودی به توصیف که در نقد سنتی کاربرد دارد، نزدیک می‌شود. نشانه‌های داستان در زیر سه گروه عمده طبقه‌بندی می‌شوند:

۱ـ نشانه‌های فضایی. ۲ـ نشانه‌های شخصیتی. ۳ـ نشانه‌های زبانی. هر یک از این نشانه‌ها نیز به زیر گروه‌هایی تقسیم می‌شوند:

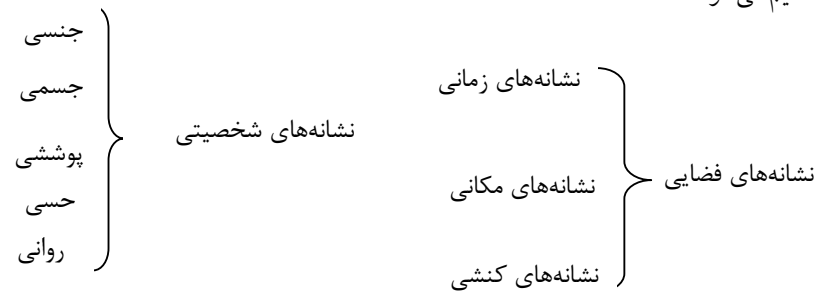

Archive of SID

www.SID.ir

نشانه‌های زبانی: این نشانه‌ها مربوط به زبان داستان می‌شوند. « این نشانه‌ها بسیار حساس هستند و می‌توانند آگاهی‌های ارزشمندی از پشتوانهٔ فرهنگی ـ طبقاتی و قومی شخصیت‌ها و همین‌طور از ویژگی قلم نویسنده به مخاطب و نیز منتقد بدهند» (همان، ۱۶۵).

منابع

۱- آدام، ژان میشل/ زرواز، فرانسوا. (۱۳۸۵). **تحلیل انواع داستان**، ترجمهٔ آذین حسین‌زاده وکتایون شهپرراد. تهران: نشر قطره، چاپ دوم.

۲- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). **دستور زبان داستان**، اصفهان: نشر فردا، چاپ اول.

۳- اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳). **درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات**، ترجمهٔ فرزانه طاهری، چاپ دوم. تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.

۴- اصغری، حسن .(۱۳۸۰). «نقد و تفسیر داستان بودلف و افشین»، کلک، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۳، پیاپی۱۲۳.

۵- ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). **هنر رمان**، تهران: نشر آبانگاه، چاپ اول.

۶- براهنی، رضا. (۱۳۶۲). **قصه نویسی**، تهران: نشر نو، چاپ اول.

۷- بهارلو، محمّد. (۱۳۷۲). **داستان کوتاه ایران**، تهران: نشر طرح نو، چاپ اول.

۸- بیهقی، ابوالفضل محمّد بن حسین. (۱۳۸۳). **تاریخ بیهقی**، تهران: نشر مهتاب، چاپ نهم.

۹- تنوخی، ابوعلی المحسن .(۱۹۱۴). **الفرج بعدالشده**، مصر: طبعه دارالهلال.

۱۰- تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۲). **بوطیقای ساختارگرا**، تهران: نشر آگه، چاپ دوم.

۱۱- جهاندیده، سینا. (۱۳۷۹). **متن در غیاب استعاره**، رشت: انتشارات چوبک، چاپ اول.

۱۲- دهستانی،حسین بن اسعد .(۱۳۶۴). **ترجمهٔ فرج بعد از شدت**، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: انتشارات اطلاعات.

۱۳- رسولی، حجت و علی عباسی .(۱۳۸۷). «کارکرد روایت در ذکر بردار کردن حسنک وزیر از تاریخ بیهقی»، فصلنامهٔ پژوهش زبان‌های خارجی، شمارهٔ ۴۵.

۱۴- رضی، احمد .(۱۳۸۲). «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی»، نامهٔ فرهنگستان، ۳/۶.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۵- سلدن، رامان/ پیتر ویدوسون. (۱۳۷۲). **راهنمای نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمهٔ عباس مخبر. تهران: نشر طرح نو، چاپ اول.

۱۶- سلیم، غلامرضا. (۱۳۵۰). «توجیه تمثیل‌های تاریخی بیهقی». یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی. انتشارات دانشگاه مشهد.

۱۷ـ صفوی، کوروش. (۱۳۸۰). **از زبان‌شناسی به ادبیات**، تهران: انتشارات حوزهٔهنری، چاپ اول.

۱۸- عباسی، سکینه. (۱۳۸۶). «ماهیت زبان در تاریخ بیهقی»، ادبیات داستانی، ش۱۰۷.

۱۹- گرین،کیت/ لبیهان، جیل. (۱۳۸۳). **درسنامهٔ نظریه و نقد ادبی**، ترجمهٔ گروه مترجمان. ویراستار: حسین پاینده. تهران: نشر روزگار، چاپ اول.

۲۰- گلشیری، هوشنگ .(۱۳۷۷). «منابع شگردهای داستان‌نویسی در ادبیات کهن»، کارنامه، شمارهٔ یک.

۲۱- لوید، ژنویو. (۱۳۸۰). **هستی در زمان**، ترجمهٔ منوچهر حقیقی راد. تهران: انتشارات دشتستان، چاپ اول.

۲۲- مارتین، والاس .(۱۳۸۲). **نظریه‌های روایت**، ترجمهٔ محمد شهبا، تهران: انتشارات هرمس.

۲۳- محمّدی، محمّد هادی. (۱۳۷۸). **روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان**، تهران: سروش.

۲۴- یوسفی، علی. (۱۳۸۲). «نقد حکایت افشین و بودلف»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، سال۱۷، ش۶۶.

۲۵- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۰). **دیداری با اهل قلم**، تهران: انتشارات علمی، چاپ هفتم.

Archive of SID

www.SID.ir